



## I

یک افتخار حیرت‌آور، یک سرور شگفت‌انگیز. من در مورد جنبش آزادی‌بخش کردها، چیزهای بسیاری آموختم. اما آیا این تحول، چیزی فراتر از یک جنبش کُردی نیست؟ سرریزی در کار است، فورانی از کُردستان؛ و این سرریز ما هستیم. ما فقط برای آموختن درباره‌ی آن‌ها اینجا جمع نشده‌ایم، بلکه اینجا هستیم برای اینکه آن‌ها پاره‌ای از ما هستند، همان‌گونه که ما بخشی از آن‌ها هستیم. ما مدام مورد حمله واقع شده‌ایم و ناگزیر از یافتن راهی به بیرون هستیم. بنابراین اینجا جمع شده‌ایم نه فقط برای حمایت از آن‌ها، بلکه هم‌چنین از آن‌ها که آن‌ها در خود ما نیز نوعی امید برمی‌انگیزند. ما در تلاش برای ایجاد یک جهان دیگر، در مقابل و فراسوی این جهان ویرانی و مرگ هستیم، و نمی‌دانیم که این مهم را چگونه باید را به انجام برسانیم. به همین خاطر است که ما در حال گام برداشتن می‌پرسیم و در عین طرح پرسش گام بر می‌داریم. ما در حال فراگرفتن و در آغوش کشیدن یک‌دیگر گام بر می‌داریم.

ما به شکلی هر دم تهاجمی تر مورد یورش قرار می‌گیریم. این یورش به حدی تهاجمی است که گاهی اوقات یک شب تیره‌وتار و بدون سپیده‌دم می‌نماید. زاپاتیست‌ها آن را جنگ جهانی چهارم می‌خوانند، اما نام چندان مهم نیست. جنگ سرمایه بر علیه انسانیت، عبارتی است که در چند روز گذشته [در این کنفرانس‌ها] زیاد شنیده‌ایم. **آیوتزیناپا**<sup>1</sup> نامی است، که هم‌اکنون در گوش کسانی از ما که در مکزیک و در جاهای بسیار دورتر زندگی می‌کنند، طنین می‌افکند. اما در مقابل، شمایل متعدد دیگری و تصوره‌های بسیار دهشتناکی هجمه‌های سرمایه‌داری وجود دارند: **گوانتانامو**، همین چند هفته پیش غرق شدن بیش از سیصد مهاجر در مدیترانه، داعش و هراس بی‌پایان جنگ در خاورمیانه، خسارات ناشی از سیاست‌های ریاضتی در سرتاسر اروپا و **بویژه یونان**، حملات پی‌درپی به اندیشه انتقادی در دانشگاه‌های جهان، و غیره و غیره. **همه‌ی این‌ها، نشانه‌های زشتی خشونت‌آمیز جهانی هستند که مالک و حکم‌فرمای آن پول است. بدین ترتیب، جنگ جهانی چهارم نه کنترل آگاهانه حملات، بلکه به‌هم‌پیوستگی منطقی و بازتولید مداوم یورش پول علیه انسانیت است.**

## II

جنگ جهانی چهارم: بحران‌های سرمایه‌داری؛ سرمایه ناچار است زنده بماند، سرمایه به هر طریق ممکن در حال مبارزه برای بقاست؛ برای بقای سیستمی که با عقل جور در نمی‌آید، سیستمی که فراسوی بازتولید خودش هیچ معنایی ندارد.

**نفس وجود سرمایه یعنی تعدی. سرمایه هجمه‌ای است که هر روز و هر دقیقه به ما می‌گوید: «شما باید فعالیت‌تان را به نحوی مشخص شکل دهید. تنها فعالیتی که در این جامعه معتبر است، فعالیتی است که به سرمایه سود برساند. به بیانی دیگر، کار<sup>۲</sup>». این نظریه‌ی کارمحور ارزش است، نظریه‌ای که طی دو روز گذشته بسیار نارسا توضیح داده شد.**

نظریه‌ی کارمحور ارزش مارکس، به سه دلیل اهمیتی بنیادین دارد. نخست: به ما می‌گوید که سرمایه، وابسته به تبدیل کردن فعالیت روزانه‌ی ما به کاراست (چیزی که مارکس کار انتزاعی یا کار بیگانه‌شده نامید)، به بیانی دیگر تبدیل فعالیت ما به یک فعالیت ویژه، که ارزش می‌آفریند و نهایتاً برای سرمایه سود به

---

<sup>1</sup> Ayotzinapa

<sup>2</sup> labour

ارمغان می‌آورد. این امر ضعف سرمایه، و وابستگی‌اش به ما را آشکار می‌سازد. دوم: این تئوری به ما می‌گوید، که فرایند تبدیل فعالیت ما به کار، فرآیند تام‌وتامی<sup>۳</sup> است که ما را منقادِ منطق یکپارچه‌ساز سود می‌کند. این مورد هم پیشاپیش به ما می‌گوید که انقلاب باید به گونه‌ای چندپاره کردن این فرآیند تام‌وتام باشد، یک جنبش تمامیت‌زدا<sup>۴</sup>، یا به قول زاپاتیست‌ها خلق یک جهان که شامل جهان‌های پرشمار دیگر است. ثالثاً نظریه‌ی کارمحور ارزش به ما می‌گوید این محرک، که ما را به دگردیسی فعالیت (یا عمل‌مان) سوق می‌دهد، یک پویش دارد: این پویش از این واقعیت نشأت می‌گیرد که مقدار ارزش‌افزایی به واسطه‌ی مقدار زمان مورد نیازِ کار اجتماعی لازم برای تولید یک کالا تعیین می‌شود، و این کمیت مدام در حال سقوط است. بنابراین ضعف سرمایه نه تنها وابستگی‌اش به دگردیسی فعالیت ما به کار است، بلکه علاوه بر آن، در وابستگی‌اش به سریع و سریع‌تر کار کردن ما نیز هست. این ضعف ذاتی به گرایش به بحران بدل می‌شود. **نظریه‌ی کارمحور ارزش مارکس یک فریاد است، یک فریاد از رنج و خشم علیه این شیوه‌ی سازمان‌یابی اعمال خلاقانه‌ی ما. اما همچنین خروشی امیدوارانه است، امیدی که به ما می‌گوید این سیستم که دارد نابودمان می‌کند، یک ضعف مهلک دارد: این واقعیت که سرمایه به ما وابسته است.**

این نکته بسیار مهم است، زیرا به نظر می‌رسد طرح بسیاری از چیزهایی که دیروز گفته شد این بود که مارکس جامعه‌ای را که بنیان آن کار باشد تأیید می‌کند، در حالی که آنچه مارکس گفته است، دقیقاً عکس این خوانش‌ها است. اگر سرمایه را نخوانده‌اید لطفاً بخوانید، اگر هم خوانده‌اید، لطفاً یک‌بار دیگر آن را بخوانید، این را از همه‌ی شما درخواست می‌کنم: به ویژه از آنارشیست‌ها، و بیش‌تر از آن‌ها از مارکسیست‌ها، و از دیوید گرابر و دیوید هاروی، و به عبدالله اوجالان، البته اگر راهی وجود داشته باشد که سخنان من به جزیره‌ای که او در آن زندانی است برسد. کار یک تولید بی‌معنی است. دیوید گرابر دیروز این را به خوبی گفت، اما مارکس صدوپنجاه سال پیش این حرف را زده بود. با این وجود مسئله از این نیز فراتر می‌رود: کار نابودی اشکال انسانی و غیرانسانی حیات است.

### III

---

<sup>3</sup> totalising

<sup>4</sup> detotalisation

سرمایه تهاجم، و در زمان بحران تشدید این تهاجم است. در بحران کنونی، سرمایه کران‌های توانایی‌اش برای تحمیل منطق سود، یعنی منطق بی‌معنای سریع‌تر، سریع‌تر، سریع‌تر بر زندگی انسانی را جابجا می‌کند. **ما بحران سرمایه هستیم.**

سرمایه تلاش می‌کند به دو شیوه راه‌حل را بیابد: نخست با فشار بیش‌تر و اقتدارگراتر شدن، از سر راه برداشتن همه‌ی کسانی که مانعی هستند در مقابل جاه‌طلبی‌های سرمایه. آیتزیناپا، پنجاه زندانی سیاسی در ایالات محل زندگی من یعنی پوئبلا<sup>۵</sup>. دوم، با به راه انداختن یک نمایش خیالی عظیم: اگر نمی‌توانیم از شما به نحوی که نیاز داریم بهره‌کشی کنیم، بگذارید وانمود کنیم که می‌توانیم. بگذارید اعتبار/ بدهی را گسترش دهیم؛ و از این‌جا انبساط شدید سرمایه در شکل پولی حاصل می‌شود. اما بحران سال ۲۰۰۸ به وضوح محدودیت بازی بگذارید/ وانمود کنیم را به نمایش گذاشت و سرمایه را ناچار ساخت که از این هم اقتدارگراتر بشود. جنگ جهانی چهارم، جنگ بر علیه انسانیت است. ما باید در این جنگ پیروز شویم، شکست در آن یعنی پذیرفتن احتمال و امکان نابودی زندگی انسانی. ما باید این جنگ را ببریم، منظور از پیروزی (صرفاً) به دار آویختن بانکداران و سیاست‌مداران بر فراز تیرهای چراغ برق نیست (هرچقدر چنین کاری جذاب باشد)، بلکه درهم شکستن دینامیسم نابودی است، یعنی درهم شکستن سرمایه. **توقف ایجاد سرمایه، و توقف کار. بیاید بجای این‌ها، به انجام کارهای معقول و پرمعنا روی بیاوریم. بیاید شیوه‌ی زندگی متفاوتی را پی‌ریزی کنیم.**

استراتژی تلاش برای رهایی از سرمایه از طریق بازتولید کم‌تر تهاجمی آن جوابگو نیست، هرچقدر که از روی حسن نیت باشد و هرقدر برخی از ثمرات آن واقعی باشند. نگاه کنید به وضع حاضر در بولیوی، ونزوئلا، و یونان: چیزی به نام سرمایه‌داری ملایم وجود ندارد. یونان هر روز به ما نشان می‌دهد که استراتژی به ظاهراً واقع‌بینانه‌ی ایجاد گونه‌ای دیگر از جامعه از طریق دولت، در واقع مطلقاً غیرواقع‌بینانه است.

این اندیشه که سرمایه را می‌توان با ورود به دولت متوقف ساخت با عقل جور در نمی‌آید، زیرا دولت فرمی از روابط اجتماعی است که وجود خود را را به سرمایه مدیون است. ما باید از مسیرهای دیگری برویم، از مسیرهایی متفاوت، در جایی که تنها مسیرهای موجود آن‌هایی هستند که ما با گام زدن

---

یکی از ایالات سی‌ویک‌گانه‌ی مکزیک. Pueblal<sup>۵</sup>

خود خلق می‌کنیم. این وظیفه‌ی ما است، وظیفه‌ای که نمی‌توان آن را به دیگری محول کرد، نمی‌توان به سیاستمداران سپرد، و به همین ترتیب نمی‌توان این رسالت را نمی‌توان به «جنبش آزادی‌بخش گردها» و زاپاتیست‌ها سپرد. این مبارزه از آن ما است، اینجا و اکنون در هامبورگ یا هر جایی که زندگی می‌کنیم - و نه فقط در جایی که زاده شدیم، یا در جایی که پدر و مادرانمان چشم به جهان گشوده‌اند، اگرچه زادگاه ما بخشی از جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم.

ما در مرکز ایستاده‌ایم. این «ما» که نقطه‌ی عزیمت قرار گرفته خود-متناقض است، یک «ما» که هم‌راه در حال پرسیدن است، یک «ما» که در همه حال در سر رؤیا می‌پروراند، و از همه مهم‌تر، هر لحظه سودای ریسندگی دارد. در عمل، ما بنیان‌های یک جامعه‌ی متفاوت را با رسیدن آن طی یک جنبش می‌سازیم، جنبشی که پیش می‌رود، در مقابل و فراسوی انقیاد سرمایه‌دارانه‌ی فعالیت ما در حصار تمامیت سربسته‌ی کار بی‌معنا. این صرفاً یک پروژه نیست، بلکه چیزی است که ما همین الآن در حال انجام‌اش هستیم، و همیشه در کانون مبارزات ضد سرمایه‌داری قرار داشته است. ما از طریق ضدیت با کار، جلوی سرمایه می‌ایستیم، با خلق جهانی که شامل جهان‌های دیگر است، جهانی‌هایی که ما را بسوی خودسامانی<sup>۶</sup> سوق می‌دهند. همه‌ی این رسیدن‌ها تناقض‌آمیز هستند، همه با مسئله‌ی غامض مواجهه با جهان تحت سیطره‌ی پول و ارزش روبرو هستند. به همین دلیل است که این‌ها را نمی‌توان به مثابه یک خودآیینی فهمید، در بهترین حالت خودآیین‌سازی<sup>۷</sup> هستند، تَرَک‌ها و شکاف‌هایی‌اند در تاروپود سلطه.

در این رهیافت یک شور شاعرانه وجود دارد: لزوماً نه در زبان، بلکه در نفس جابجا شدن مبارزه. اکنون در جهانی زندگی می‌کنیم که هنوز به وجود نیامده، و امیدوار هستیم که این جهان را با زندگی در آن خلق کنیم. در جهانی زندگی می‌کنیم که هستی آن بالقوه است، به جای قلمرو وجه اخباری<sup>۸</sup>، در قلمرو وجه شرطی<sup>۹</sup> زندگی می‌کنیم. چنین چیزی انقلاب در آینده نیست، یک جهان پس از سرمایه‌داری نیست که در

---

<sup>6</sup> self-determination

<sup>7</sup> autonomising

<sup>8</sup> the indicative

<sup>9</sup> the subjunctive

لحظه‌ی حال آفریده شود. این جهان درون سرمایه‌داری، در برابر و فراسوی آن<sup>۱۰</sup> قرار دارد، اینجا و اکنون. ما هم‌گونی زمان را درهم می‌شکنیم، ما مرزهای فضا را در هم می‌شکنیم. برای زاپاتیست‌ها، کرامت مفهومی بنیادین است، کرامت کسانی که در مبارزه هستند، کرامت کسانی که درون، در مقابل و فراسوی جهانی زندگی می‌کنند که بنیان آن نفی شأن انسانی است. شاعرانگی بیانیه‌های<sup>۱۱</sup> نوشته شده توسط فرمانده مارکوس<sup>۱۲</sup> (و اینک گالیانو<sup>۱۳</sup>) از آن یک شخص نیست، بلکه شاعرانگی یک جنبش است، یک آذین الحاقی به جنبش نیست، بلکه هسته‌ی آن است. این شور شاعرانه نه فقط از آن زاپاتیست‌ها، بلکه سنتِ تفکر انتقادی است، سنتی که مارکس، بلوخ، بنیامین، آدورنو، مارکوزه، ونگم و بسیاری دیگر آن را تداوم بخشیدند. این شاعرانگی در بیش‌تر سخنرانی‌های دو روز گذشته نمایان بوده است.

#### IV

این رهیافت، بسیار جذاب است. نوعی زیبایی و یک هسته‌ی اخلاقی در آن نهفته است. این رویکرد، اصول اخلاقی و سیاست انقلابی را به یک مسیر می‌کشاند: جهانی که ما خلق می‌کنیم جهانی است که باور داریم باید وجود داشته باشد. اما آیا این تفکر واقع‌بینانه است؟ در بحبوحه‌ی جنگ‌ها، و در زمانه‌ی هجمه‌های تندوتیز سرمایه‌داری، آیا از پیش تصور کردن جهانی که می‌خواهیم آن را خلق کنیم، یک رهیافت واقع‌بینانه است؟ **صحت اخلاقی یا شور شاعرانه کافی نیست: ما واقعاً می‌خواهیم با پیروزی در جنگ جهانی چهارم آن را به پایان بریم، با خلق یک جهان رها از سرمایه‌داری.**

ما نمی‌دانیم [که این رهیافت واقع‌بینانه هست یا نه]، اما می‌دانیم که رهیافت نخست (رهیافت ظاهراً واقع‌بینانه) جواب‌گو نیست، اما این به معنای متمر ثمر بودن رهیافت دوم نیست. ما هم‌چنین می‌دانیم که رهیافت دوم به ناچار تناقض‌آمیز است، و می‌دانیم در این جا خلوصی در کار نیست. ما با رسیدن یک جهان دیگر، به طرق گوناگونی مبارزه می‌کنیم. این رسیدن‌ها در سرتاسر جهان اتفاق می‌افتند، مدام تحت تهدید سرمایه قرار می‌گیرند و مکرراً توسط آن خرد و خمیر می‌شوند، و ما باز آن‌ها را از سر می‌گیریم. امیدوارم ریسندگی در این آودی‌مکس<sup>۱۴</sup> [سالن کنفرانس] نیز مثالی هرچند کوچک، اما پرمعنا باشد. **هیچ الگو یا**

<sup>10</sup> in-against-and-beyond

<sup>11</sup> communiqués

<sup>12</sup> Subcomandante Marcos سخنگوی ارتش رهایی‌بخش زاپاتیستا در مکزیک.

<sup>13</sup> Eduardo Galeano خبرنگار، نویسنده و رمان‌نویس چپ‌گرای فقید اهل اروگوئه.

<sup>14</sup> AudiMax

قواعدی برای چگونگی انجام این کار وجود ندارد. با این حال مثال‌های خیره‌کننده‌ای داریم، تجربه‌هایی که در این آسمان ظلمانی و پریشانی‌آور، روشنایی بخش هستند. این مثال‌ها با قدرت و زیبایی خود الهام‌بخش ما هستند. مبارزه‌ی زاپاتیست‌ها یک نمونه‌ی باشکوه است. مبارزه کرده‌ها هم، با همه زیبایی‌های بدیعی که اکنون به گوش ما می‌رسد، نمونه‌ای دیگر است.

\* این متن ویراست سخنرانی جان هالووی است در کنفرانس «ضدیت با مدرنیته سرمایه‌داری: تشریح مدرنیته سرمایه‌داری - برپایی کنفدرالیسم دمکراتیک»، هامبورگ: ۵-۳ آوریل ۲۰۱۵.

### *John Holloway*

Lessons to be Learned from Alternative Practices:

**A Tribute to the Kurds and Zapatistas**  
THE FOURTH WORLDWAR AND HOW  
TO WIN IT

**Speech delivered at the conference “Challenging Capitalist  
Modernity II:  
Dissecting Capitalist Modernity–Building Democratic  
Confederalism”, 3–5 April 2015, Hamburg.**

**جنگ جهانی چهارم و چگونگی پیروزی در آن: یک ادای احترام به کردها و زاپاتیست‌ها |**  
جان هالووی یکی از پروفیسورهای جامعه‌شناسی در انستیتوی علوم اجتماعی و علوم انسانی در دانشگاه  
هایپوئبلا در مکزیک؛ و هم‌چنین استاد افتخاری در دانشگاه رودس، در آفریقای جنوبی است. او در زمینه‌ی  
تئوری مارکسیستی، جنبش زاپاتیستا و فرم‌های نوین ضد سرمایه‌داری کارهای زیادی منتشر کرده است، که  
در میان آن‌ها می‌توان به کتاب «تغییر جهان بدون تسخیر قدرت» اشاره کرد.